أعوذ باللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين‌

 «وَ أَمَّا اللَوَاتِي فِي الحِلمِ؛ فَمَن قَالَ لَكَ: إن قُلتَ وَاحِدَةً سَمِعتَ عَشرًا؛ فَقُل: إن قُلتَ عَشرًا لَم تَسمَع وَاحِدَةً؛ وَ مَن شَتَمَكَ فَقُل لَهُ: إن كُنتَ صَادِقًا فِيمَا تَقُولُ فَأَسأَلُ اللَه أَن يَغفِرَ لِي؛ وَ إن كُنتَ كَاذِبًا فِيمَا تَقُولُ فَاللَه أَسأَلُ أَن يَغفِرَ لَكَ؛ وَ مَن وَعَدَكَ بِالخَنَي فَعِدْهُ بِالنَّصِيحَةِ وَ الرَّعَآءِ.»

 سخن در فرمایشات امام صادق علیه السّلام در این فقرات شریفه به اینجا رسید كه هر سه مطلب در حول‌وحوش یك رُكن قرار دارد و آن همان‌طوری كه عرض شد ابراز منیت و نفسانیت در برخورد با افراد در اجتماع است. همه اینها دور همین قضیه است.

 عرض شد: كاری را كه انسان انجام می‌دهد، مطلبی را كه می‌گوید، در هر رشته‌ای، در هر حرفه‌ای، مخصوصاً در آنجایی كه مسائل الهی و دینی در آنجا رنگ داشته باشد كه مطلب خیلی دقیق‌تر و مشكل‌تر است و مسئله در آنجا سخت‌تر است. در همه‌جا آنچه كه انسان به دنبال اوست، نشان دادن و ابراز خود و اظهار وجودی خود است.

 این یك مطلبی است كه در همه مطالب، ما به چشم می‌بینیم؛ اگر شخص پزشك است علاوه بر اینكه می‌خواهد مریض را با نسخه و مداوای خود خوب كند، می‌خواهد خودش را هم به جامعه بهتر بنمایاند كه نسخه من این مریض را خوب كرد و اینكه تابه‌حال این‌طرف و آن‌طرف می‌رفت و نتیجه‌ای نگرفت، این ما بودیم كه در اینجا قدم جلو گذاشتیم و كار و حرفه ما باعث شد. اگر مهندس است غیر از آن كاری را كه انجام می‌دهد و بنایی كه می‌سازد اگر تازه خیانت نكند! بر فرض عدم خیانت و كم نگذاشتن در كار و سایر مسائل و كارش را صحیح انجام بدهد درست انجام بدهد، متقن انجام بدهد، یك كار دیگر هم كه دارد می‌كند می‌خواهد به بقیه بگوید نگاه كنید این ساختمان را ببینید، این نما را ببینید كه چه بنای زیبایی، چه آسمان‌خراشی، چه برج و بارویی، چه نمایی و چه شكلی. در روزنامه‌ها چاپ می‌كند، تبلیغ می‌كند، در رادیو تلویزیون، این نما را ببینید خصوصیات داخل، چی؟ خود را نشان بدهد، آن وجود خود را، آن وضعیت خود را، ساختمان را ساختی برو پی كارت دیگر دیگر منتظر چه هستی؟ خدا بده بركت پولش را گرفتی دیگر، نه، غیر از آن باید این قضیه هم روشن شود! كسی كه بازاری هست، كسی كه كاسب است، همه افراد به دنبال یك نشان دادن و یك ابراز و یك وضعیتی هستند كه خود را بهتر بنمایانند در میان مردم معرفی كنند.

 خدا رحمت كند در زمان سابق زمان مرحوم آقا، یادم است یكی از دوستانشان كه اخیراً به رحمت خدا رفته و در یكی از شهرستان‌ها بود نشسته بود و داشت برای مرحوم آقا می‌گفت. اواخر زمستان بود مثلا وارد اسفند شده بودیم می‌گفت كه آقا یك دعایی كنید وضعمان چطور است فلان است. بعد در صحبت‌هایی كه می‌كرد می‌گفت كه یكی از همین بازاری‌ها آمده از ما پارچه برداشته برده. و این پارچه باید در زمستان فروش برود دیگر، یعنی پارچه‌ای كه برای زمستان است و برای امسال هم هست اگر این امسال فروش نرود

 سال بعد دیگر كسی نمی‌خرد، مثلا از مُد می‌افتد و این قیمت و اینها هم ندارد و كسی نمی‌خرد. حالا این پارچه‌ها را از ما برده و سه هفته به بهار كه مانده آمده هرچه فروخته كه هیچ، بقیه‌اش را به ما پس‌آورده. می‌گوید اینها دیگر فروش نرفت برای خودت! می‌گویم بابا تو كه همه‌اش را برداشتی بردی، آخر این چه رسمی است. می‌گفت مثلا از یك توپ دو متر برداشته آورده، از یكی چهار متر، از یكی سه متر. ما اصلا ماندیم آخر این چه وضعی است.

 این هم یك فردی است خیلی دارای محاسن، خیلی وجیه و در میان آن بازاری‌ها خیلی فرد ... می‌گفت یك شب رفتیم مسجد آن بازار حالا نمی‌دانم چه اسمی دارد، رفقا لابد می‌دانند دیگر می‌گفت ما رفتیم نماز بخوانیم امام جماعت آن مسجد نیامده بود و همه مردم به اتفاق این فرد را برای امامت جماعت انتخاب كردند و این ایستاد جلو و بقیه هم پشتش. گفتم بَه‌بَه! امام جماعتی كه این‌جوری درآید و با این وضع. تمام هدف و همتش برای افراد این است كه به یك نحوی، یك بروزی، یك ظهوری داشته باشد كه خودش را بتواند جلوه بدهد و بعد هم هر كاری دلش خواست بكند.

 در میان افراد و در میان سخن‌دانان و سخنوران و اهل علم و اینها هم كه این قضیه خیلی شدید است و خیلی باید به این مسئله ما توجه كنیم همه ما. چون این قضیه‌ای است كه به قول مرحوم آقا شیطان روی این‌گونه مسائل خیلی حساسیت دارد و جلو می‌آید. از سایر حرف و فنون و صناعات بیشتر به این مسئله می‌پردازد. صحبتی كه می‌كنیم این یك صحبتی است كه اگر خیانت نكنیم، اگر خیانت كنیم كه هیچ، روایتی را كه می‌گوییم تحریف كنیم كه الی‌ماشاءاللَه الحمداللَه وجود دارد. حالا روایت یك معنا دارد یك معنای دیگر می‌كنیم. آیه قرآن یك معنا دارد یك معنای دیگر می‌كنیم. داستانی است تحریف می‌شود نصفی گفته می‌شود نصفی نمی‌شود، ابتر گفته می‌شود، كم و زیاد می‌شود. اینها همه برای چیست؟ همه برای این است كه اینجا یك چیزی گیر است، در اینجا یك مطلب گیر است؛ تو كه نصف یك روایت را می‌خوانی نصفی را نمی‌خوانی برای چه؟ چون این نصف دوم به نفعت نیست این اولش را می‌خوانی، یا آن نصف دوم را انتخاب می‌كنی یا بعضی از كلمات را حذف می‌كنی.

 بنده خودم یك شب در مسجدالنبی بودم هنگام حج خیلی وقت پیش در پشت‌بام بین نماز مغرب و عشا آن شخص خطیب افرادی دور خودش جمع كرده بود و صحبت می‌كرد كتابش هم یكی از سنن ابی‌داود یا ترمذی بود می‌گفت نباید حجرالاسود را دست كشید، بایستی كه فقط استلام كرد و لمس كرد و جای دیگر مسجدالحرام و همان كعبه دیگر اینها جایز نیست. می‌گفت كه در آنجا هست كه جناب خلیفه ثانی آمد در مقابل حجر ایستاد و گفت كه شهادت می‌دهم كه تو نه می‌شنوی روایت هست بنده خودم روایت را دیدم و نه می‌بینی و آنچه را كه درباره تو می‌گویند همه كذب و دروغ است. مثل سنگی هستی مثل سایر سنگ‌ها، حجری هستی مثل سایر احجار، و اگر نمی‌دیدم همه اینها را عمر دارد به آن حجرالاسود خطاب می‌كند كه‌

 رسول خدا آمد و تو را بوسید من هم تو را نمی‌بوسیدم و هیچ كاری هم به كار تو نداشتم و احترامی هم برای تو قائل نبودم!

 این مقدار را گفت و این آدم ناصواب همین‌طور گفت و رفت. وقتی صحبتش تمام شد من رفتم پیشش نشستم و گفتم: جناب شیخ این روایتی كه شما نقل كردید در كجاست؟ گفت: در آنجا. گفتم: این روایت به همین مقدار است یا تتمه دارد؟ تا گفتم رنگش قرمز شد و پرید. گفتم: تتمه‌اش را می‌دانی؟ هیچ جوابم را نداد. چند نفر آنجا نشسته بودند به‌خاطر اینكه آنها بشنوند گفتم: تتمه این روایت این است. در همان سنن ترمذی یا سنن ابی‌داود یك كدام از اینها كه بلافاصله بعد از كلام ایشان امیرالمؤمنین علیه السّلام در آنجا بود و حضرت آمدند و در مقابل حجرالاسود ایستادند و فرمودند: «ای حجر شهادت می‌دهم كه هم تو می‌شنوی و هم می‌بینی و آنچه را كه ما می‌گوییم و در دل ما می‌گذرد و شهادت می‌دهم تو ثبت می‌كنی و ضبط می‌كنی و در روز قیامت در پیشگاه حساب و كتاب الهی می‌آیی و شهادت می‌دهی.» هیچ صدایش درنیامد، سرش را انداخت پایین، آنها همه تعجب كردند كه عجب این شخص آمده، مبلّغ است، دارد دین خدا را تبلیغ می‌كند، ولی چی؟ دروغ با حقه‌بازی. آقاجان مردی؟!

 من همه‌جا گفتم این را همه‌جا، اتفاقاً دیشب در حرم مشرف بودم بالای سر نشسته بودم. یك طلبه خیلی خوش سیمایی، خیلی عفیف و نجیب آمد نشست و ما را می‌شناخت، من نمی‌شناختم. یك سؤالی كرد و راجع به مرحوم آقا رضوان اللَه علیه پاسخ دادم. بعد گفت یك نصیحتی شما ما را بكن. من یك‌دفعه این به نظرم آمد گفتم كه من یك چیزی به شما می‌گویم: اگر در خیمه امام حسین هستی صادق باش، اگر در خیمه عمرسعد هم هستی صادق باش. او اشكال ندارد، در هر دو جا صادق باش. خیلی رفت در فكر، تشكر كرد و رفت.

 گفتم: در خیمه امام حسین بودن ملاك نیست، درست بودنش ملاك است. شب عاشورا مگر نگذاشتند همه در رفتند. مگر اینها در خیمه امام حسین نبودند؟ آخر بی‌پیرها شما از مكه تا اینجا نان و نمك امام حسین را خوردید، سر سفره امام حسین بودید، دیگر از پیش خودتان كه خرج نكردید، از پول امام حسین بود. صبحانه به شما می‌داد، نهار می‌داد شام می‌داد. همه به امید اینكه بیاییم كوفه و بگیریم و چه كنیم! شب عاشورا اینها دیدند نه‌بابا قضیه نهار و شام تمام شد، فردا دیگر نهار و شامی دیگر است قضیه‌اش فرق دارد. امام حسین هم كه نعوذباللَه خلاف نمی‌گوید، پسر پیغمبر است و امام هست و كلامش صدق. ردخور ندارد. دیدند ا چی شد؟ چی فكر می‌كردیم چی شد؟

 حضرت هم این‌قدر بزرگوار، به‌عكس ما كه اگر بخواهیم یك كاری انجام بدهیم دیگر اگر شده از منظومه شمسی هم نیرو می‌طلبیم، كهكشان‌های راه شیری ... امام حسین همه را می‌گوید بروید، اصلًا درست كارش بر مقابل و تعارض با كار ماست. آن می‌گوید چه كسی می‌خواهد اینجا بایستد؟ بلند شوید بروید. فردا دیگر قضیه صبحانه و نهار نیست ها، ابدا، تمام شد این تا امشب بود. اینها همه تا امشب بود. تازه من كه در این مدت هم هی می‌گفتم، در موارد مختلف می‌گفتم، می‌گفتم كه چه خبر خواهد شد. چیزی نیست كه‌

 بخواهم همین امشب بگویم. منتها شما شوخی می‌گرفتید، همچین حالا مثل اینكه حضرت یك خوابی دیده، حالا یك چیزی نقل می‌كند، حالا معلوم نیست چه خواهد شد! امشب دیدند نه‌بابا این عمرسعد می‌رود می‌آید، در خیمه صحبت و جنگ و نیزه و شمشیر است این حرف‌ها نیست.

 ما می‌خواهیم یك كاری را انجام بدهیم برای اینكه به آن مقصد برسیم، برای اینكه به آن هدف برسیم هی عُده طلب می‌كنیم، عِده طلب می‌كنیم. افراد بیایید به دور ما، افراد هی جمع شوید، افراد بیایید وسائل مختلف، روزنامه، مجله، رادیو و تلویزیون و ... كرات سماوی هم همه شنیدند. ولی وقتی‌كه می‌رویم در شب عاشورا می‌گوییم قضیه امام حسین اصلا غیر از این است. مردم بلند شوید بروید اینها با من طرف هستند، اینها می‌خواهند من نباشم، كسی با شما كاری ندارد. مگر زن و بچه ندارید؟ مگر زندگی ندارید، برای چه اینجا هستید؟ این از یك طرف.

 از یك طرف می‌فرماید برای اینكه آن سفره‌ای كه خودش در آن سفره نشسته و آن سفره بی‌نهایت فیض الهی، دیگران هم بیایند بهره‌مند شوند، می‌گویم بروید ولی اگر بمانید این خبرها هم هست، دیگر خودتان می‌دانید. ما اینجا تبلیغ نمی‌كنیم. ولی اگر یكی بیاید بگوید یابن رسول اللَه چرا شما ما را از این فیض محروم كردی؟ چرا شما به ما نگفتی؟ اگر می‌گفتی شاید می‌آمدیم. اگر می‌گفتی ما هم به این فیض بالاترین، یعنی بالاترین نقطه كمال سعادت یك بشر، شهادت در راه امام حسین است، این رودست ندارد. چیزی نیست كه روی این جهت رودستی داشته باشد. آدم هفتاد سال زنده برای چیست؟ برای همین یك لحظه، هشتاد سال زندگی می‌كند برای همین یك لحظه، شصت سال زندگی می‌كند برای همین. این هم دارد از دست می‌رود. اگر امام حسین بیاید بگوید بلند شوید بروید. كجا برویم؟ دارد از دست می‌رود دیگر. همه مردم هم كه یك‌جور نیستند؛ یكی ممكن است واقعاً دلش شهادت بخواهد، همه كه اهل دنیا نیستند، همه كه اهل تكالب بر هواهای نفسانی و بگیروببند نیستند، همه كه اهل بچاپ بچاپ نیستند، نه ممكن است یك عده هم تك‌وتوك این وسط پیدا شوند بگویند نه، كجا برویم امام حسین؟ یابن رسول اللَه. می‌گوید برو بسیار خب این برای تو است، این برای آن مردانگی است، این برای آن بزرگواری تو است، این برای آن كرامت تو است. می‌گوید من هیچ‌كس را نمی‌خواهم.

 این‌قدر این مرد كریم است كه اصلا اسم كریم كم است. یعنی آن معنای لغوی كه ما برای كرامت در نظر می‌گیریم حالا در هر رتبه‌اش اصلا این نمی‌خورد، به این قاموس نمی‌خورد. آن در یك مرتبه از كرامتی هست كه اصلا ما آن كرامت را نمی‌فهمیم. داریم كرامت لغت و دیكشنری برای او داریم تعیین می‌كنیم. او این‌قدر بالاتر از مرتبه مجد و عظمت است كه عظمت برای او صغیر است، مجد برای او صغیر است. یعنی آن مفهوم مجد ما نمی‌تواند بر قامت او آراسته بیاید. اصلا در یك افق دیگر است. در اینكه به برادر خودش هم می‌گوید برو، اینها با تو هم كار ندارند اینها با من كار دارند. من امام هستم، من مدعی هستم تو كه نه، تو برادر

 من هستی مثل سایر افراد. به فرزند خودش هم ... اگر ما این چیزها را نمی‌شنیدیم ها ما آن‌وقت نمی‌توانستیم به این عظمت امام حسین پی ببریم.

 اینها را امام حسین فرموده كه ما امشب اینها را بشنویم و ما ببینیم كه چه كسانی در تاریخ بودند، چه افرادی آمدند و ما چه كسانی را باید اسوه قرار بدهیم، این است قضیه. آیا می‌شود هر كسی را كه سیمایی دارد و یك ظاهری دارد و یك آقا بفرمایید جلو ما دنبالت هستیم؟ نه آقاجان! این خبرها نیست. چی چی بفرما جلو ما دنبالت هستیم؟! چه كسانی بودند؟ امیرالمؤمنینی آمد، امام حسنی آمد، سیدالشهدایی آمدند، ائمّه‌ای آمدند، امام رضایی آمد. اینها را ما ببینیم، بشنویم، مطالبشان را درك بكنیم. اینها.

 خدا به ما دو تا عمر كه نداده یك عمر داده. مرحوم آقا می‌فرمودند: من وقتی‌كه رفتم نجف، رفتم كه چیز بفهمم، نرفتم كه آنجا مقلد شوم هرچه گفتند بكن چشم، هرچه گفتند نكن چشم. رفتم آنجا بفهمم حساب كتاب چیست؟ بفهمم كه باید چه كار كنم، بفهمم راه ائمّه چه بوده. اینها با درس و اینها به دست می‌آید دیگر، درس بخوانیم مُلّا بشویم باسواد بشویم، به مطالب ائمّه وارد شویم به حرف‌هایشان. نه اینكه هر مشتی‌غضنفری هرچه گفت چشم دنبال كنیم! اینكه نشد. در خانه‌مان طهران هم كه بودیم نشسته بودیم دیگر كوچه وزیر ...

 اینكه بلند شدم آمدم قم. ایشان در محضر علامه طباطبایی رضوان اللَه علیه هفت سال كم نیست تلمذ كردند و هرچه داشتند به قول خودشان می‌گفتند ما از علامه داریم. ایشان ما را در این راه قرار داد، اگر ما به علامه نمی‌رسیدیم خودشان بارها می‌فرمودند در كتابشان نوشتند[[1]](#footnote-1) خسر الدنیا و الآخره می‌شدیم. علامه آمد نشان داد كه جناب آقای سید محمدحسین اگر می‌خواهی در دنیا باشی باید این‌جوری باشی. به این‌طرف و آن‌طرف نگاه نكن، به مطالب و جاهای مختلف نگاه نكن كه از قضیه پرت می‌شوی، سعادتت را می‌خواهی این است. فلاح و رستگاریت را می‌خواهی این است، و راه هم همین است. این است مطلب.

 با این توشه بار می‌گفتند ما وارد نجف شدیم. یكی می‌گفت آقا بیا اینجا، یكی می‌گفت آقا برو آنجا، یكی می‌گفت آقا برو در مجلس روضه فلان. می‌گفت من هفت سال در نجف بودم یك مجلس روضه نرفتم. آقایان هم همه داشتند، شب‌های جمعه روضه داشتند، شهادت‌ها روضه داشتند، مناسبت‌ها روضه داشتند. به خاطر همین هم خیلی دلخوش از ایشان نداشتند. می‌گفتند ایشان نمی‌آید و می‌گفتند: من كه نیامدم نجف روضه بیایم من آمدم درس بخوانم. اگر در درسم ایراد دارم خودتان بگویید، بپرسید. كسی هم نمی‌توانست از ایشان ایراد بگیرد. ایشان خودش ممتاز بود. من آمدم اینجا درس بخوانم، مجلس روضه طهران هم بود بیشتر از اینجا هم بود و می‌رفتیم. می‌گفتند ما آمدیم نجف چیز بفهمیم، چیز حالیمان شود.

 افراد می‌خواستند ما حالیمان نشود! آنی را كه آنها فهمیدند ما هم بیاییم ... گفتیم نه نشد این‌جور نمی‌شود. لذا زاویه پیدا كردیم، اختلاف درجه پیدا كردیم از همین‌جا. توجه می‌فرمایید از همین‌جا.

 سیدالشهدا علیه السّلام اگر قرار باشد حضرت بخواهد این‌قدر در آن مقام مناعت و كرامت و بزرگواری و بی‌نیازی و غنای خودش غرق باشد كه بگوید آقا همه بروید و اصلا من نمی‌پذیرم. این بندگان خوب خدا این حضرت ابوالفضل، این حضرت علی اكبر، این حبیب بن مظاهر، اینها چه گناهی كردند؟ اینها می‌گویند شما رسیدی به آن مقام، ما اینجا دستمان خالی است. اینجا دیگر وظیفه امام آن هم به خاطر كرامتش، چون همه را عیال خود می‌بیند و همه را فرزندان خود می‌بیند می‌گوید نه بیا، تو كه قابل هستی بلند شو بیا. آنهایی كه قابل نیستند نه بروند. تو كه می‌خواهی علی اكبر تو بیا، حبیب بن مظاهر تو بیا، مسلم بن عوسجه تو بیا، عابس تو بیا، حُر تو بیا، حُر آقاجان حُر! وقتی من می‌گویم در لشگر عمرسعد، حُر كجا بود؟ از اول در لشگر امام حسین بود؟ عمرسعد بود دیگر این را همه می‌دانیم.

 ببینید! امام حسین همه چیز دارد به ما نشان می‌دهد. می‌گوید با من بودن ملاك نیست، شب عاشورا می‌گذاری در می‌روی، بَه‌بَه نگاه كنید هزار نفر دارند با سیدالشهدا از مكه حركت كردند می‌آیند و پرچم هی بالا می‌گیرند! حضرت به همه این حرف‌ها می‌خندد می‌گوید شب عاشورا معلوم می‌شود. جوجه را آخر پاییز می‌شمارند. از آن طرف حُر می‌آید جلوی امام حسین را می‌گیرد و آن مسائل پیش می‌آید و حضرت هم به او می‌خندد می‌گوید: بنده خدا! خبر نداری چه به سرت می‌خواهد بیاید. تو هم خبر نداری. نمی‌گوید به او می‌گوید خبر نداری شب عاشورا چه به سرت می‌آید، خودم آنجا خودم می‌آیم از گریبانت می‌گیرم. آنی كه آنجا ایستاده صبح یك‌دفعه به سرش می‌زند ای داد بیداد، كی اینها را دارد می‌اندازد در سرش؟ امام حسین دارد می‌اندازد. می‌گوید آنجا ادب به خرج دادی حالا من اینجا دستت را دارم می‌گیرم. بعد هم كه می‌آیی می‌گویم هیچ خبری اتفاق نیفتاده، هیچ قضیه‌ای اتفاق نیفتاده.

 یعنی بالاترین، نمی‌شود اصلا گفت بالاتر، یعنی كرامت اصلا حد ندارد، اصلا چرا بگوییم بالاترین حد؟ اصلا حد ندارد. مگر كرامت خدا حد دارد؟ مگر عظمت خدا حد دارد؟ اگر حد داشته باشد بالاتر این می‌شود محدود. امام حسین هم همان است دیگر، آن عظمت خدا، آن مجد خدا، آن جلال خدا، آن بهاء خدا، آن رحمت واسعه خدا، آن بخشش بی‌نهایت، همه در وجود سیدالشهدا به همان مرتبه و به همان ظهور تجلی اعظم كه می‌گویند این است، در همان مرتبه وجود دارد.

 پس اصلا امام حسین باید دستگیری كند، اگر نكند می‌آیند روز قیامت جلویش را افراد می‌گیرند. چرا نگذاشتی ما به این فیض عظیم برسیم؟ چرا نگذاشتی؟ تو كریم هستی، تو بی‌نیاز هستی همه را قبول داریم ولی مای بدبخت در اینجا چه كنیم؟ مای بیچاره در اینجا چه كنیم؟ چرا به فكر ما نبودی؟ چرا به یاد ما نبودی؟ چرا از آن سفره‌ای كه ...

 بعد ما نگاه می‌كنیم می‌بینیم كه اولیاء خدا هم همین حرف‌ها را دارند می‌زنند عجیب است. آقا ما در زمانی كه زمان مرحوم آقا بودیم اصلا همین حرف‌ها را می‌شنیدیم می‌گفتند آقا جان ما سفره را پهن كردیم كسی نمی‌آید خیلی عجیب است ما سفره را پهن كردیم چرا نمی‌آیید؟ چرا نمی‌آیید بنشینید؟ چرا این را باز نمی‌كنید؟ چرا فهم‌تان را باز نمی‌كنید. هفتاد جلد كتاب نوشتیم آقا بیایید این كتاب‌ها را بخوانید آنی كه تو می‌خواهی در آن هست، آن مطالبی كه شما می‌خواهید این مطالب در آن هست. اینها همه چیست؟ وارد شدن در خیمه سیدالشهدا است.

 اگر هم در خیمه عمرسعد هستی اگر هستی چون صادق هستی دستت را می‌گیرند به شرطی كه صادق باشی. عده‌ای بودند در لشگر عمرسعد كه آنها در شب عاشورا ملحق شدند. آمدند دیدند عجب آقا كی می‌گویند اینها فلان و فلان و فلا ن از دین برگشتند. صدای نماز شب دارد می‌آید، صدای قرآن دارد می‌آید. پس چی دارند می‌گویند این حرف‌ها چیست؟ نشستند دو دو تا چهار تا كردند دیدند عجب! این‌طرف نشستند دارند عرق می‌خورند و كوفت و زهرمار و هزار تا دارند خلاف می‌كنند، اسمشان را [خلیفه‌] پیغمبر گذاشتند، این طرف این‌جور است این‌جور است این‌جور است. نیست صادق است نیست نیتش صادق است، تلنگر می‌خورد جرقه به او وارد می‌شود. این جرقه می‌آید آتش به خرمن آنها می‌زند، همه آن جهالت‌ها، همه آن توهمات، همه آن اعتبارات، همه آنها را می‌سوزاند دیگر. آتش وقتی به پنبه می‌زنید می‌سوزاند خاكستر می‌كند. دیگر هیچ اثری از آن باقی نمی‌ماند، همه را سوخت تمام شد. حالا كه تمام شد حالا بیا سراغ سیدالشهدا، وقتی هیچی دیگر باقی نمانده. دیگر روزنه‌ای از اینكه آی آنجا طوری می‌شود، آی آنجا گیر است، آی زن و بچه دارم، آی باغ و ملكم چی می‌شود، آی تجارتخانه‌ام، همه اینها می‌سوزد و نیست می‌شود و نابود می‌شود. خودش می‌ماند تك‌وتنها در این دنیا، نه یك شاهی پول دارد، انگار نه زن و بچه دارد انگار نه كار و كسب دارد انگار نه ملك و عقار دارد، هیچی تك و تنها. آدم تك و تنها و آس و پاس كجا برود؟ می‌رود در خیمه امام حسین، كسی كه هیچی ندارد جایی ندارد برود.

 امام حسین می‌گوید وقتی می‌آیی باید آس و پاس باشی هیچی نداشته باشی، فكر نكنی حساب بانكیت چقدر است، فكر نكنی چقدر را ازدست دادی، او اگر باشد نه آن همان برو به آن مطالب بپرداز. چطور اینكه خود ما همین هستیم. حضرت می‌گوید خود من همین هستم من از مدینه بیرون آمدم، مگر حضرت عقار نداشتند باغ نداشتند؟ من آمدم بیرون تمام شد، یك خداحافظی كردم با مدینه و با همه اسره و فامیل و همسایه و دوست و این حرف‌ها و رفتیم، كسی هم كه می‌آید اینجا باید همین‌جوری بیاید، همین قسم بیاید، با همین حال و هوا بیاید. آن وقت می‌پذیرند قبولش می‌كنند و از او پذیرایی می‌كنند. آن پذیرایی كه سیدالشهدا بكند دیگر چه خبر است!

 گاهی اوقات مرحوم آقا یك چیزهایی می‌پراندند یك چیزهایی می‌پراندند. یادم است یك جلسه جمعه‌ای بود از این جلساتی كه در منزل بود، می‌فرمودند كه یك روز حضرت با جمعی از اصحاب نشسته‌

 بودند یك چند نفری از آن افرادی كه خیلی قرص و محكم بودند در ولایت، و دوروبر بودند آمدند در زدند. حضرت فرمودند بفرمایید. آمدند تو، گفتند كه آقا ما یك خواهش داریم یك چیزهایی فهمیده بودند یك چیزهایی سرشان شده بود و گویا یك مطالب [بالاتری‌] می‌خواستند سوای آنچه را كه مطرح می‌شود حضرت فرمودند: همین‌قدر كه به شما می‌گوییم را بگیرید و بپذیرید و بروید عمل بكنید و دیگر حالا كاری به بالاترین مطالب نداشته باشید. گفتند نه اینها را ما چیزهای دیگر می‌خواهیم. حضرت فرمودند حالا فعلا یكی از شما بیاید بعد ببینیم چه به سرش می‌آید، بعد حالا نوبت نفر بعد. رفتند در یك اتاق، دیگر وقتی آن شخص برگشت دیدند اصلا گیج است دیگر نه می‌تواند حرف بزند نه می‌تواند چه كند، معلوم نیست اصلا حالش چیست. ترسیدند گفتند نه همین یكی بس است. حالا چه مسائلی حضرت برایش رو كردند دیگر یك گوشه‌ای.

 بعد آقا این را فرمودند: آدم نباید ول كند باید به امام حسین بگوید نه ما می‌آییم. این را گفتند. آدم وقتی می‌بیند نباید بترسد، امام حسین كه نمی‌آید خلاف كند. این این‌طور می‌بیند اما اینكه چه بر سر این آمده كه اینها نمی‌بینند. اینكه آدم نباید ول كند قضیه و مسئله را. آنهایی كه رسیدند به هر جا از این قسم شهامت‌ها رسیدند، از این نحوه رسیدند. گاهی اوقات انسان باید خودش را به دریا بیندازد، در كنار ساحل ماندن راه به جایی نمی‌برد، در همان حیطه انسان حركت می‌كند و قدم می‌زند.

 ساعت دیگر هشت و نیم است و دیگر خسته شدم. مرحوم آقا گاهی كه دیگر خسته می‌شدند می‌گفتند دیگر بنزین‌مان تمام شده. عرض كنم حضورتان كه خیر است ان‌شاءاللَه. دیگر منظور این است كه بیاییم و چند كلمه‌ای را در كنار هم با هم مرور كنیم ببینیم كه چه خبر است، ببینیم كه دنیا چه خبر است آن بالاها چه خبر است.

 ماه رجب نزدیك است و خیلی ماه عجیب و همان ماهی كه رفقا و دوستان و سلّاك، امید برای آمدنش را داشتند. آدم می‌نشست مثلا ماه‌ها پیش وقتی صحبت می‌شد ما می‌گفتیم كه چهار ماه دیگر به ماه رجب مانده بعد می‌گفتیم سه ماه دیگر، دو ماه همین‌طور روزشماری می‌كردی. ما كه چیزی نصیبی نداریم مگر اینكه بالاخره به نفس رفقا دوستان، اینها تك‌خور نباید باشند دیگر، وقتی یك چیزی گیر می‌آورند بین همه تقسیم كنند تك‌خوری خوب نیست. به قول مرحوم آقا از روش و شیوه درویشی نیست كه انسان تك‌خور باشد. و ما چشم امید به اینها داریم.

 این مطلب را باید در نظر داشته باشیم همین‌طوری كه بزرگان می‌فرمودند انسان نباید منتظر بماند كه ماه رجب بیاید. الان یك مدتی ما تا ماه رجب [وقت‌] داریم، مراقبه را از قبل از ماه رجب باید تقویت كند و بیشتر كند. در سخنانش، در رفتارش، در توجهش ببیند آنچه را كه تابه‌حال فكر می‌كرده درست بوده، آنچه را كه راجع به دیگران فكر می‌كرده آن راهی را كه تابه‌حال می‌رفته. اگر هم شده سی درصد تغییر بدهد همان سی‌

 درصد را تغییر بدهد، اگر شده بیست درصد، بیست درصد به نفعش است. بیست درصد خودش را اصلاح كند. اگر توانست صددرصد كه دیگر آن نورعلی‌نور.

 حالت انتظار داشته باشد، یعنی حالت ترقب برای آمدن ماه رجب داشته باشد. این حالت خیلی حالت مهمی است؛ مهم‌تر از عمل و مهم‌تر از ذكر و مهم‌تر از ورد و مهم‌تر از اعمال عبادی حالت ترقب است حالت انتظار است كه انسان وقتی می‌خواهد وارد ماه رجب بشود با یك نفْسی وارد شود، با یك روحیه‌ای وارد شود، با یك حال و هوایی كه انگار دارد به پذیرایی می‌رود، به پذیرایی خدا دارد می‌رود. این مهم‌تر از اعمال است این حال، چون آنچه كه به انسان می‌رسد به آن نیت است. آن نیت است كه باعث انوار و فیوضات الهی می‌شود. لذا مرحوم آقا همیشه در صحبت‌هایی كه در همان زمان‌ها می‌كردند جلساتی كه در همان زمان‌ها من یادم است مثلا یكی دو سه جلسه مانده به ماه رجب در همین جمعه‌ها به این مسئله تذكر می‌دادند كه رفقا دو هفته به ماه رجب مانده سه هفته مانده، از حالا به فكر باشید از حالا آن كاسب از الان در رفتار خودش تغییر بدهد، آن شخصی كه دیگری هست همین‌طور، آن شخصی كه به دنبال مطالب دیگر هست از الان رفتار خود و صحبت خودش را تغییر بدهد. از الان نیت خودش را صادق كند، از الان ببیند كه واقعاً مرور كند و خودش را تنها احساس كند و بعد بتواند تصمیم صحیح بگیرد.

 ان‌شاءاللَه امیدواریم كه خداوند متعال قسمت كند كه در این اشهر مباركه رجب و شعبان و رمضان در امسال توفیقات بیشتری نصیب كند و فهم ما را نسبت به حقایق وجودی خودمان، آینده خودمان، چند روزی كه بیشتر باقی نمانده از حیات كه بتوانیم بهتر از گذشته با توفیقات الهی و عنایت مقام ولایت كبری بهتر سپری كنیم خداوند ما را به آن فیوضات و به آن سعادات نایل بگردان.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد

1. ١. مهر تابان، ص ١٧:« و حقّاً اگر ما به‏چنين مردى برخورد نكرده بوديم، خَسِرَ الدُّنيا و الآخِرَة، دستمان از همه چيز خالى بود؛ فَلِلَّهِ الحَمدُ وَ لَهُ المِنَّة.» [↑](#footnote-ref-1)